

انسان‌گرایی لیبرالیستی و تاثیر آن بر دیدگاه‌های تربیتی سکولار و نقد آن از منظر شهید آیت الله مطهری

ابراهیم نجمی

کارشناس ارشد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه خوارزمی

چکیده

لیبرالیسم از مجموعه مکاتب نظری غرب است که کماکان در عرصه سیاسی حاضر است. اومانیسم از آبخورهای اصلی تفکر لیبرالیستی است. نظر لیبرالیسم اومانیستی در حوزه آموزش مبتنی بر مجموعه‌ای از تلقی‌های بنیادی است که اهم آنها عبارتند از برابری، آزادی و عقلانیت. در این مقاله نظر متفکران لیبرالیست درباره این مقدمات و چگونگی نتیجه‌گیری آنها از این مقدمات را طرح می‌کنیم و سپس نقد آیت الله مطهری را در باره آنها روشن می‌سازیم. در نهایت نشان می‌دهیم که نقد آیت الله مطهری به لیبرالیسم چگونه مبنای نظریات آموزشی آنان را درباره لوح سفید و سکولاریسم آموزشی را متزلزل می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: لیبرالیسم، اومانیسم، سکولاریسم، تعلیم و تربیت، آیت الله مطهری، برابری، آزادی، عقلانیت، لوح سفید.

مقدمه

لیبرالیسم از مجموعه مکاتب نظری غرب است که کماکان در عرصه سیاسی حاضر است. اومانیسم از آبخورهای اصلی تفکر لیبرالیستی است. لیبرالیسم با شعار دفاع از حقوق بشر همواره حامی روشهای سکولاریستی در تمامی حوزه ها از جمله تعلیم و تربیت بوده و دشمنی عمیقی با مبانی دینی داشته است. ریشه های اصلی لیبرالیسم امروزین از آغازگاه رنسانس قابل پیگیری است. گرچه این مکتب در اواخر قرن نوزده و نیمه نخست قرن بیستم با چالش های اساسی از سوی سوسیالیستهایی چون مارکس و پیروان او مواجه شدند اما در انتهای قرن بیستم و بالاخص پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی انسجامی دوباره یافتند و خود را در تلقی ای که ذیل عنوان نئولیبرالیسم قرار گرفت ارائه کردند و توانستند مناصب قدرت را در مهم ترین کشورهای غربی از جمله آمریکا و بریتانیا تصاحب کنند. مارگارت تاچر در انگلستان و ریگان در آمریکا دو نمونه از چنین سیاستمدارانی بودند. دور بعدی سیاست مداران نو لیبرال با به قدرت رسیدن جرج بوش در آمریکا آغاز شد. او آمریکا را در شرایطی به قرن جدید وارد کرد که اعضای نولیبرال دولتش بر همان مبانی آزادی اقتصادی اسمیتی تاکید می کردند. به تعبیر هاروی بوش تنها راه حل رهایی از مشکلات را این می دانست که دولت از کنترل بخش خصوصی دست بردارد، از تامین اجتماعی کنار بکشد و جهانی سازی آزادی ها و اخلاقیات مبتنی بر بازار را تقویت کند (هاروی، ۱۳۸۶: ۲۵۴).

بنابراین بر ماست که در مقابل ظهور دوباره و انسجام جدید تلقی های لیبرالی به نقد و بررسی آن پردازیم تا در جایگاه مناسب از داشته های خویش دفاع کنیم. بی شک چنین دفاعی مستلزم درک دقیق تلقی های مذکور و آشنایی کافی با مبانی نظری خویشان است. در این راستا شهید آیت الله مطهری از پیشگامان محسوب می شوند و به همین دلیل بازخوانی تلقی های ایشان می توان راهگشا باشد.

لیبرالیسم چه می گوید؟

اصول ارزشی تعلیم و تربیت لیبرالهای اومانیست را به خوبی می توان در اصول و مبانی ارزشی لیبرالیسم جستجو نمود. ارزش هایی همچون خودگردانی شخصی، نقدپذیری، استقلال نظام آکادمیک، تساوی فرصت ها، اخلاق مستدل، احترام به عقاید و علائق مختلف، پرهیز از القاء ارزش ها و طرد هر تعریف شخصی از «خوب» همه و همه، مبتنی بر سه ارزش پایه ای لیبرالیسم، یعنی آزادی، تساوی (برابری) و عقلانیت است. در زیر تلاش می کنیم تا به این اصول پردازیم و ریشه های نظری و تاریخی آن را روشن سازیم.

ریشه های نظری لیبرالیسم

اندیشه های لیبرالیستی در تاریخ غرب سابقه ای طولانی دارد. رد پای این تلقی را می توان در آثار سقراط (۳۹۹ - ۴۷۰ قبل از میلاد) در یونان باستان و پیتر آبلارد (۱۰۷۷-۱۱۴۲) در قرون وسطی جست. با این حال آنچه وجه مشخصه تلقی های لیبرالیستی را تشکیل می دهد تا عصر رنسانس و در آثار اراسموس، دکارت و میلتون بروز نکرد. بیان مشخص تر اندیشه های لیبرالیستی در خلال قرن هجدهم که به عصر روشنگری مشهور است ارائه گردید. لیبرالیسم نامی بود که در قرن نوزدهم به مجموعه اندیشه های باز مانده از برخی از متفکران عصر روشنگری از جمله ولتر، روسو و مونتسکیو در فرانسه، لاک، هیوم و آدام اسمیت در بریتانیا، گوته و کانت در آلمان و جفرسون و فرانکلین در آمریکا اطلاق شد.

۱- آزادی

لیبرالها تأکیدی ویژه بر آزادی بالاحص در حوزه اندیشه داشتند. برای مثال استوارت میل نوشت: اگر انسان آزاد نباشد تا به اختیار خود زندگی کند و هر راهی را که می‌پسندد در پیش گیرد پیشرفت نمودن امکان پذیر نخواهد بود و آنجا که اندیشه‌ها در بازار آزاد عرضه نشود حجاب از چهره حقیقت برنخواهد افتاد. (برلین، ۱۳۸۰: ۲۴۴)

آزادی اندیشه احتمالا تنها وجه مشترک تمامی متفکران اصلی لیبرال بود. آنها متقاعد شده بودند که به محض آنکه این آزادی پدید آید، مسائل و مشکلات جهان به موقع و به آرامی با صلح و صفا حل خواهد شد. در این راستا یکی از مهم‌ترین نظریه پردازان آیزایا برلین است که در مقاله‌ای با عنوان دو مفهوم از آزادی به این موضوع پرداخته است. او مفهوم آزادی را در دفاع از لیبرالیسم طرح کرده است. او در این مقاله که یادآور تلقی‌های کارل پوپر در کتاب جامعه باز و دشمنان آن است تلاش دارد تا نشان دهد که چگونه تضاد میان مونیسم و پلورالیسم خود را در دو مفهوم بسیار مختلف از آزادی جلوه‌گر ساخته است، او این دو مفهوم را آزادی مثبت و منفی خوانده است. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۲۸) به تعبیر او آزادی منفی یعنی این‌که شخص آزاد است اگر یا تا آن اندازه آزاد است که اعمال و افعال او در معرض مداخله و زور گویی دیگران نباشد. آزادی مثبت که برلین آن را خود سروری و خود رهبری یا خود فرمانی تعریف می‌کند به معنای آن است که انسان تا آن حد آزاد است که سرور و ارباب خویش باشد. برلین معتقد است کسانی که مفهومی غیر لیبرالی از آزادی آفریده‌اند در واقع نوعی مفهوم بدلی یا چنان‌که او معتقد است "نقاب ظاهر فریبی برای استبداد دد منشانه" ایجاد کردند. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۳۹) این شق غیر لیبرالی آزادی، عموماً تفسیری ویژه از آزادی مثبت بوده است. در این نوع تفاسیر مفهوم خود به گونه‌ای ارائه گردیده که در نهایت راه را برای استبداد گشوده است نمونه‌ی چنین نگاهی در افلاطون یافتنی است که با تأکید بر تشکل یافتن نفس از سه قوه عقل، روح و شهوت مدعی شد که آزادی عبارت است از سروری عقل بر شهوت. این تلقی از سویی می‌توانست به تلقی رواقیون از آزادی منجر شود یعنی عقب نشین به قلعه درون و از سوی دیگر به شکل تلویحی به معنای آن بود که حاکمی که می‌توانست از طریق کنترل کردن یا هر طریق دیگر، اتباعش را تحریک و تحریض به ترک تمنیاتی کند که خود نمی‌پسندد یا معتقد است که شهوانی هستند یا در هر حال شهوانی قلمداد می‌شوند، می‌تواند مدعی باشد که آن‌ها را آزاد کرده است. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۴۱)

روایت دیگری از آزادی مثبت، می‌تواند در مفهوم ناگزیری تاریخی صورتبندی شود. مقاومت در مقابل ناگزیری طبق تعریف غیر عقلانی است و لذا اگر این راست باشد، نفس یا خویشتن حقیقی همان نفس یا خویشتن عقلانی است. پس آزاد بودن به معنا درک ناگزیری و پذیرش آن است؛ بنابراین در نظر متفکرانی چون هگل و مارکس، درک و پذیرش یا تسلیم شدن به مسیر ضروری تاریخ به معنای آزاد شدن است؛ اما اگر کسانی حقیقت را در نیافتند و با سیر تاریخ همراه نشدند، وظیفه‌ی اهل حقیقت است که آنان را از گمراهی خارج سازند. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۴۱) به تعبیری موجز می‌توان آزادی منفی (لیبرالیستی) را مبتنی بر تقدم آزادی بر هر چیز دیگر از جمله عدالت و حقیقت دانست. تقدم آزادی بر فرض نیکی ذات انسان استوار است، هرچند می‌تواند این فرض نظری را رها کند بی‌آنکه از درون فروپاشد.

۲- عقلانیت

عمده تأکید متفکران لیبرال بر طبیعت بود. از نظر آنها طبیعت منبع عدالت، فضیلت و خیر خواهی است (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۴) و هرچه زندگی و نظام انسانی به طبیعت نزدیک تر باشد، متکامل تر است. بر این اساس مفهوم قانون طبیعی به عنوان آزمونی برای سنجش نظم موجود طرح گردید. از نظر آنان انسان طبیعتاً نیک است و چنانچه بر مبنای عقل خویش عمل کند به فضیلت دست می‌یابد. از نظر آنها رفتار طبیعی انسان همان عقلانی بودن است.

نتیجه چنین بحثی نفی اهمیت ایمان بود که در مقابل عقل تعریف می گردید. در واقع لیبرالیسم از اساس سکولار بود و طریقی همراه با آرمانهای عصر روشنگری به حساب می آمد؛ بنابراین، متفکران لیبرال تلقی های سکولار را در تمامی حوزه ها بسط دادند. برای مثال کانت در تلاش برای دستیابی به اخلاقی عقلانی، اخلاق را از مبانی مذهبی آن جدا نمود چرا که از نظر او امر مطلق یا نامشروط را خدایی از خارج تحمیل نمی کند و هیچ انسانی نیاز به هدایت مافوق طبیعی ندارد. او همه اشکال ادیان آسمانی را رد می کرد چرا که آنها را برای پیشرفت انسان ضروری نمی دانست (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۸). دیگر لیبرالها نیز معتقد بودند که انسان ذاتاً موجودی عاقل است، نظر آنها البته چنین نبود که انسان همواره عاقل است بلکه مقصود آن بود که انسان قوه عاقل بودن را دارد. آنها به وجود حقیقت عینی باور داشتند و بر آن بودند که چنین حقیقتی با تکیه بر تحقیق علمی آزمایش و اثبات کشف شدنی است. دستیابی به حقیقت نیازی به اتکا به مبانی مذهبی ندارد و از وحی و شهود بی نیاز است. به کار گیری عقل برای سنجش سره از ناسره کافی است. از این منظر هر آنچه در مقابل آزمون عقل تاب نیابد پذیرفتنی نیست و اهمیتی ندارد که آمریت و اقتدار نهفته در پس آن به چه میزان بزرگ باشد. (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۷)

۳- برابری

لیبرالیسم از برابری تعریفی خاص خود دارد. برابری که با لیبرالیسم سازگار است «برابری در حق آزادی» است. به این معنا که هر کس باید به اندازه یی از آزادی برخوردار باشد که به آزادی دیگران لطمه نزند و نیز مجاز به انجام دادن کارهایی باشد که آزادی یکسان و برابر دیگران را نقض نکند. از همان آغاز گسترش حکومت های لیبرال این گونه برابری پدید آورنده دو اصل اساسی بود که بعدها در تمهیدات قانونی نیز بیان شد؛ الف - برابری در مقابل قانون ب - برابری حقوقی. تنها در سال های اخیر است که اندیشه لیبرال افزون بر این دو اصل «برابری فرصت ها» را نیز پذیرفته است. این اصل بر برابری افراد در حق بهره جستن از فرصت ها و نه در میزان بهره یی که از این فرصت ها می برد تاکید دارد.

این برابری از اساس با برابری مورد نظر سوسیالیست ها متفاوت است چرا که بر مبنای اقتصاد لیبرالی قرار دارد و همانطور که در مورد عقلگرایی لیبرالیستی دیدیم به وضع طبیعی ارجاع می دهد. لاک، در مقام یکی از مهم ترین بنیانگذاران لیبرالیسم، در کتاب "دو رساله در سیاست" بر آن است که همه افراد بشر طبیعتاً در وضعی برابر هستند و نهایتاً از قدرت و اقتدار حقوقی یکسانی برخوردارند و احدی بر احد دیگر ممتاز نیست؛ "حقیقتی از این مسلم تر نیست که آدمیزادگان از یک گوهرند، همه به طور یکسان در برابر مواهب طبیعت زاده می شوند و همه از استعداد های یکسانی بهره مندند؛ بنابراین باید نسبت به هم در وضعی برابر باشند و هیچ گونه فرمانروایی و فرمانبری میان آنها وجود نداشته باشد". آزادی طبیعی بشر مستلزم این است که "از هرگونه قدرت مافوق زمینی رها باشد و تابع اراده یا اقتدار قانونی بشر دیگری نباشد، بلکه فقط از قانون طبیعت پیروی کند" (لوک^۱، ۱۹۷۰) این عقیده تأثیر انکارناپذیری بر نویسندگان اعلامیه استقلال، امریکا نهاد. در سطور آغازین اعلامیه استقلال که کاملاً متأثر از این فضای فکر لیبرالی، خصوصاً لاک به نظر می رسد، آمده است که: "ما این حقایق را بدیهی تلقی می کنیم که همه انسان ها مساوی آفریده شده اند و از طرف پروردگار به آنان حقوق غیرقابل انکاری اعطا شده است؛ از جمله این حقوق حق زندگی، آزادی و جست و جوی خوشبختی است."

^۱. Locke

آموزش اومانیزستی ذیل تلقی های لیبرالیستی

در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی هنوز آن گونه تفکر اومانیزستی که از دین جدا باشد ظهور نکرده بود. اول بار در میانه قرن ۱۶ و سپس قرن ۱۷ بود که چنین تلقی هایی ظهور کرد. میشل دومنتی نویسنده شکاک در اثری به نام مقالات نخستین کوششهای فلسفی در این عرصه را ارائه کرد. در اثر او انسان مرکزیت داشت و جنبه های گوناگون وجود او با روحیه ای از پژوهش تجربی و ارسائی می شود. این تلقی اومانیزستی چندی بعد در آثار جان لاک بسط بیشتری یافت. لاک در اثر معروف خود با عنوان "رساله ای درباره فهم انسانی" سبک جدید از تفکر در مورد اندیشه اروپایی را مطرح ساخت، سبکی که در آن از شیوه ای تجربی استفاده شده بود و خود را در تقابل با دین و روش دین و عقل ارزیابی می کرد. در این اثر او بر یک نکته اساسی اصرار می ورزد و آن اینکه انسان باید از حدود قلمرو معرفت انسانی آگاه شود تا از این حدود فراتر نرود و ادعای گزاف نکند. او در جمله معروف که رنگ و بوی اومانیزم در آن واضح است می گوید: انسان باید به عنوان ساکن خردمند این جهان به چیزی که اثری از انطباق حسی نداشته باشد توجه نکند (مرتضایی، ۱۳۷۵). بر همین اساس تلاش هایی برای ایجاد نهادهای آموزشی سکولار پدید آمد. لیبرالها با نفی اهمیت آموزش های مذهبی بنیان نوعی آموزش سکولار را نهادند که میراث دار مباحث نظری آنان بود. نظریه لاک درباره احساس چشمه جوشانی بود که در نهایت از درون آن تلقی های نوظهوری درباره آموزش برخاست. لاک معتقد بود که ذهن کودک مانند لوح سفیدی است که در دوران زندگی در نتیجه ارتسامات و احساسات دریافت شده از محیط خارج کسب دانش می کند. لذا مدرسه در شکل گیری ذهن آدمی از همه نهادها مهم تر است و راهنمای ترقی آتی بشر خواهد بود.

در قرن نوزدهم در نوشته هردر، «درباره کلمه و مفهوم اومانیزم»، انسان گرایی هم ارز با آزادی در به کارگیری خرد، روشن اندیشی و روشنگری معرفی شد. هردر، در بحث خود به یکی از مسایل مرکزی دوران خود، یعنی اهمیت آموزش و پرورش رسید. او معتقد بود که همه ما انسان به دنیا می آییم ولی انسانیت ما ماهوی نیست، بلکه به جامعه و فرهنگ و به آموزش وابسته است (احمدی، ۱۳۷۷: ۱۰۶)؛ بنابراین هردر انسان آموزش یافته را برتر از انسان طبیعی دانست. به تعبیری در وجهی متناقض برای عقلانی عمل کردن که طبیعت انسان قلمداد می شد می بایست انسان به کمک آموزش از طبیعت خویش دور می گشت. این امر تنها مختص به هردر نبود. در تاریخ تلقی های اومانیزستی درباره آموزش نوعی تغییر از ارجاع به وضع طبیعی به موقعیت و جایگاه انسان دیده می شود. به تعبیری هرچه به سمت قرن نوزدهم نزدیک تر می شویم در تلقی های لیبرال، نوعی گرایش اومانیزستی بر کلاسیسم طبیعت گرا چیره می شود.^۱ گرچه همزمان جنبش ضد روشنگری رمانتیزم اوج می گیرد و عمیقاً با تلقی های لیبرالیستی اومانیزستی مخالفت می کند، اما پیروزی های سیاسی لیبرالیستها ابتدا در امریکا و سپس فرانسه، توانایی های اجرایی آنرا در مقابل رقبا گسترش داد. این توانایی اجرایی در عرصه آموزش و پرورش با توجه به سبکه سکولار لیبرالیسم، به جدایی نهاد مذهبی از آموزش انجامید. سکولاریسم آموزشی دستاورد لیبرالیسم اومانیزستی بود که خود را بر مبنای آزادی عقیده توجیه می کرد؛ اما روح حاکم بر علوم تربیتی اومانیزستی، ایمان به استقلال انسان و خود کفایی او در تدبیر زندگی و بی نیازی از هر نوع دخالت متافیزیکی است (علم الهدی: ۱۳۸۶) و مبنای استدلالی آن بر پایه ادعای بی بنیانی عقلانی تلقی های مذهبی، آزادی بیان و عقیده و عدم تساهل عقاید مذهبی قرار دارد. در زیر تلاش می کنیم تا تلقی های مذکور را از منظر شهید مطهری بررسی کنیم و آرای استدلالی ایشان در مقابل لیبرالیسم اومانیزستی را مطرح سازیم.

^۱ کاسیرر در کتاب فلسفه روشنگری این مساله را به خوبی نشان داده است.

نقد آیت الله مطهری بر لیبرالیسم و نتایج آن در حوزه تربیت

۱- آزادی و تقدم آن

آیت الله مطهری به سیاق فیلسوفان و متکلمان اسلامی جهان را آفریده خداوند می داند و تداوم آنرا نتیجه تداوم عنایت و مشیت الهی می انگارد (مطهری، ۱۳۵۷: ۲۴). او در همین راستا آزادی انسان را خواست خداوند می داند: "قضا و قدر الهی بر همه جهان حاکم است و انسان به حکم قضا و قدر آزاد و مختار و مسئول و حاکم بر سرنوشت خویش است." (مطهری، بی تا: ۳۸) مطهری معتقد است که مبنای آزادی انسان عقل انسان و استعداد طبیعی او برای تعامل است اما این آزادی در تداوم خواست الهی است. بنابر این از منظر او در راستای اراده الهی اولین اساس و پایه آزادی عقل است. انسان چون عاقل است آزاد است. عقل و آزادی پیوند مستحکم و عمیق با یکدیگر دارند و مختار بودن انسان بهترین ادعا بر این پایه و اساس است، چرا که خداوند به واسطه «انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا» انسان را مختار آفریده و این اختیار بدون داشتن عقل معنی ندارد. برای انسان غیر عاقل، آزادی و عدم آزادی فرقی ندارد. از نظر مطهری، انسان از آن جهت آزاد است که صاحب عقل و اراده است و حیوان از این آزادی بی بهره است (همان). بر این اساس او معتقد است که اندیشه لیبرالیستی به دلیل تاکید بیش از حد بر بعد مادی انسان، ارزش انسانی را تا حد حیوانات تنزل داده است. آیت الله مطهری پس از بذل توجه به دو بعدی بودن انسان، نوعی تعریف از آزادی ارائه می دهد که بر هر دو سطح تاکید دارد: "آزادی یعنی نبود مانع، انسان های آزاد، انسانهای هستند که تن به وجود مانع نمی دهند... آزادی ممکن است [از جهتی] درونی و از جهتی برونی باشد. لذا از یک سو بعد معنوی و از سوی دیگر بعد اجتماعی می یابد. اجتماعی یعنی بشر باید در اجتماع از ناحیه سایر افراد اجتماع آزادی داشته باشد و دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند" (مطهری، ۱۳۶۰: ۴۵). او معتقد است انبیا نیز به این سطح از آزادی توجه داشته اند: "یکی از مقاصد انبیا به طور کلی و به طور قطع این است که آزادی اجتماعی را تامین کنند و با بندگی ها و بردگی های اجتماعی و سلب آزادی هایی که در اجتماع هست مبارزه کنند. دنیای امروز هم آزادی اجتماعی را یکی از مقدسات خود می شمرد. اگر مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر را خوانده باشید این را می فهمید. در آنجا می گوید علیه العلیل تمام جنگها، خونریزها و بدبختی ها که در دنیا وجود دارد این است که افراد به آزادی دیگران احترام نمی گذارند. آیا منطق انبیا تا اینجا با منطق امروز موافق است؟ آیا آزادی مقدس است؟ بله مقدس است و بسیار هم مقدس است." (مطهری، ۱۳۶۵: ۱۸) اما بر خلاف این سطح از آزادی که هم لیبرالیسم و هم پیروان مذاهب در حمایت از آن مشترک اند، سطح دیگر آزادی یعنی آزادی معنوی است تنها توسط پیام آوران الهی دنبال شده است. آنان بشر را به رهایی از بندگی و اسارت جهل و پلیدی و توجه به ارزشها و اخلاقیات آسمانی فرا خوانده اند. استاد مطهری در جای دیگر از سه نوع آزادی صحبت می کند: آزادی انسان از اسارت طبیعت؛ آزادی انسان از حکومت خود بر خود و آزاد بودن انسان از حاکمیت انسانهای دیگر. آزادی از بعد سوم همان آزادی های اجتماعی است ولی بعد دوم آزادی معنوی است. از نظر او آزادی نهایی و متکامل تنها از طریق اطاعت از قوانین دین مبین اسلام قابل وصول است؛ اما از آنجا که آزادی معنوی دارای اهمیت بیشتری است می توان آزادی اجتماعی را ابزار آزادی معنوی قرار داد، در غیر این صورت یعنی آنجا که آزادی اجتماعی بدل به ابزار مطامع غیر اخلاقی گردد کاملاً مطرود است: "آزادی، کمال وسیله ای است نه کمال هدفی. هدف انسان این نیست که آزاد باشد، ولی انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خودش برسد" (مطهری، ۱۳۶۷: ۳۵۴)؛ بنابراین بر تلقی لیبرالیستی آزادی منفی دو ایراد اساسی وارد است: اول آنکه تنها آزادی اجتماعی را مد نظر دارد و دوم اینکه هر تلاشی جهت ابزار قرار دادن آزادی به سوی تکامل را با عنوان آزادی مثبت نفی می کند. در نتیجه لیبرالیسم آزادی معنوی را به کلی به کنار می نهد و هدف را جدایی زندگی انسانی از مبانی مذهبی قرار دهد. این بی توجهی است که موجب بروز فاشیسم، استالینیسم و دیگر فجایع غرب می شود و انگیزه ها و

شعارهای مثبتی چون دفاع از آزادی را بیهوده می سازد، چرا که آزادی اجتماعی در فقدان آزادی، یعنی در جایی که انسانها در اسارت هوا و هوس های خویش و از مبانی اخلاقی دینی دور باشند، به شمشیر در دست زنگی مست می ماند و به فجایعی می انجامد که در تاریخ اخیر غرب دیده می شود.

بر این اساس در نظر ایشان آزادی مبنایی مذهبی دارد و ذیل خواست الهی قابل بررسی است نه وضعیت طبیعی بشر. همچنین آزادی وسیله ای است برای تکامل انسان و نمی تواند مقدم بر همه چیز باشد. به علاوه تنها در آزادی اجتماعی خلاصه نمی شود بلکه دارای وجوه مهم تری چون آزادی معنوی نیز هست. آزادی در این تعبیر هم به معنای رهایی از حاکمیت دیگران است و هم رهایی از حاکمیت نفس خویش.

۲- عقلانیت

در باور شهید مطهری عقلانیت دارای ارزش بسیاری است. در نفس حمایت از عقلانیت، حکمای اسلامی اختلافی با متفکران لیبرال غرب ندارند. اختلاف آنجا ظاهر می شود که عقلانیت در مقابل مذهب تعریف می شود. از نظر استاد مطهری مسأله رویارویی عقل و دین، مسأله ای نیست که با ذات و هویت خالص عقل و واقعیت و حقیقت دین، پیوند داشته باشد. مظاهر و نمودهای عقل آدمی در ذات خویش هیچ تضاد و تباینی با دین و دینداری ندارند. استاد مطهری با الهام از آیات، روایات و نهج البلاغه معتقد است که آمدن انبیای الهی برای به کار انداختن و آزاد ساختن عقل ها و خردهاست. تمامی پیامبران در بیدار کردن نیروی عقلانی بشر و برداشتن زنجیرهایی که عقل و خرد را در بند می کشد مشترک بودند و حتی پیشرفتهایی که بشر امروز در دستاوردهای عقلی و علمی پیدا کرده است، وامدار ظهور انبیاء در سیر تاریخ زندگی بشر است: "حرف ما این است که اگر پیغمبران نیامده بودند و رهبری نکرده بودند، اصلاً این عقل در همان حدّ کودکی مانده بود و بشر به این حدّ نرسیده بود. ما الآن بشر آزاد شده را داریم می بینیم، می گوئیم می رود به کره ماه، خیال می کنیم اگر پیغمبران هم در چند هزار سال پیش نیامده بودند، بشر امروز می رفت به کره ماه، در صورتی که این پیغمبران بودند که آمدند و زنجیرها را از عقل بشر پاره کردند و به او شخصیت دادند" (مطهری، ۱۳۸۰: ۳۶۴).

از نظر مطهری تقابل عقل و دین محصول شرایط غرب و مسیحیت تحریف شده توسط کلیسا است. نهاد کلیسا در عصر رنسانس، با آن که از پشتمانه هزار سال حاکمیت سیاسی و فرهنگی (قرون وسطی) برخوردار بود و در همه آن مدت، تمامی تواناییها مادی و معنوی قاره اروپا را در اختیار داشت، ولی نتوانست فرهنگ و تفکری سامان مند، انسانی و خردپذیر از دین مورد قبول خود را ارائه کند و معرفتی سامان مند و تکامل یافته از دین بر ذهن و دل مردمان بنشانند، بلکه در حقیقت، آموزه های نارسا و خودساخته کلیسا انگیزاننده ترین عامل برای دین گریزی و دین ستیزی بود، چرا که صاحبان خرد و اندیشه باکم ترین درنگ، ساخته و پرداخته آیین داران، روحانیان و سرپرستان کلیسا را با علم و عقل ناسازگار یافتند و بی درنگ دین و دینداری بشر ساخته و بشر پرداخته را به میدان کشاندند و رویارویی عقل و خرد قرار دادند، طبیعی بود که دین مسخ شده و یال و پشم ریخته در برابر عقل و خرد قوی و تازه نفس از پای درآید.

در مسیحیت همواره تلاش شده است تا ضعف عقلانی مبانی دینی با کمک ایمان حل شود. بسیاری از اصحاب کلیسا اعتقاد به امور متناقض را نشان ایمان دانسته اند. استاد مطهری در این زمینه می گوید: "اگر می بینید مسیحیت بر ضد این سخن قیام کرده است و می گوید: کار ایمان با عقل ارتباط ندارد، این در اثر تحریف مسیحیت است. مسیح اصلی هرگز چنین سخن نمی گوید. مسیح اصلی نه تثلیث گفت و نه بعد از این که دید تثلیث با هیچ عقلی جور در نمی آید گفت: ایمان حسابش از عقل جداست، منطقه ایمان برای عقل منطقه ممنوعه

است، عقل حق مداخله ندارد! این مربوط به تحریف مسیحیت است. هیچ پیغمبری چنین سخن نمی گوید" (مطهری، ۱۳۶۶: ۱۸۹)؛ بنابراین مساله تقابل عقل با دین بیش از آنکه مساله ای عمومی باشد ریشه در تاریخ غرب و مسیحیت دارد و نمی توان آن را به گونه ای عام در نظر گرفت. برای نمونه استاد در آثار گوناگون خویش به تقریر چگونگی ارتباط مبانی مذهبی اسلام با عقل پرداخته است و گاه اختلافات موجود با اندیشه های مرقوم در ادیان تحریف شده را یادآور گشته است. برای مثال او نوع تلقی مسیحیت از داستان آدم و حوا را که در آن چیدن میوه دانش موجب اخراج بشر از بهشت شده است با تلقی اسلامی که در آن خداوند خود معلم انسان است (به موجب آیه شریفه و علم ادم الأسماء کلها) در تقابل قرار داده است و بر وجه عقلانی روایت اسلامی در مقابل روایت تحریف شده مسیحی تاکید کرده است.

۳- برابری

از دیدگاه شهید مطهری مساوات که به عنوان یک ارزش از آن دفاع می کند، ملازم و بلکه متحد با عدالت است. با این حال مطهری برابری را ارزش مطلق نمی انگارد. او در این باره می گوید: "اگر مساوات به معنای نفی تبعیض های ناروا و به داعیه رعایت استحقاق های مساوی مطرح باشد و به عبارت دیگر از اصل عدالت ناشی شده باشد این قابل قبول و یک ارزش است، اما اگر مساوات نافی تفاوت های معقول و قابل باشد و اصل رعایت شایستگی ها را نقص کند، ظلم و ضد ارزش است" (مطهری، ۱۳۷۰: ۱۲۸).

اما بحث درباره برابری اجتماعی پیچیده تر است. اگر دو اصل لیبرالیستی آزادی و برابری را اعمال کنیم با مشکلاتی مواجه می شویم. آزادی خواه ناخواه نابرابری به وجود می آورد، ولی اگر بخواهیم مساوات برقرار کنیم ناچاریم جلوی آزادی را تا حد زیادی بگیریم. اکثر انسانها از روی طبع خود، مایل به تعدی و افزون گرایی اند. در درون بسیاری از انسانها شعله هل من مزید افروخته است. البته در کنار این زیاده خواهی در فطرت همه انسانها گرایش به قسط و عدل تعبیه شده است (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۶۶). اما آنچه را که رابطه این دو را محقق می کند تحقق زمینه های اجتماعی آزادی و مساوات است یعنی عینیت یافتن این دو منوط به زمینه ای چون معنویت است. در ذیل معنویت است که می توان برابری را در نظر گرفت.

در حوزه برابری سیاسی نیز همین مساله وجود دارد. لیبرالیسم با استناد به برابری افراد، رای اکثریت را مبنای مشروعیت می گیرد. از نظر استاد مطهری نمی توان با تکیه بر برابری، مبنای قانون را بر اساس نظر اکثریت قرار داد. مطهری با توجه به اینکه در دموکراسی غربی مبنای قانون، خواست اکثریت است می گوید: این جوامع اعتقادی به صراط مستقیم ندارند و به طرفی می روند که میل و خواست های اکثریت آنجا را ایجاب می کند. لذا به حکم احترام به دموکراسی و خواست اکثریت، همجنس بازی قانون می شود چون اکثریت با آن موافق است. دموکراسی اسلامی بر اساس آزادی انسان است اما این آزادی در شهوات خلاصه نمی شود. اسلام دین ریاضت و شهوت کش نیست، بلکه دین اداره کردن و تدبیر کردن و مسلط بودن بر شهوات است. کمال انسان در انسانیت و عواطف عالی و احساسات بلند اوست. اسلام می خواهد آزادی واقعی - در بند کردن حیوانیت و آزاد کردن انسانیت - به انسان بدهد. در اسلام معیار آزادی آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می کند یعنی آزادی، حق انسان بماهو انسان است، حق ناشی از استعدادها ی انسانی انسان است نه حق ناشی از میل افراد و تمایلات آنها. دموکراسی در اسلام یعنی انسانیت رها شده، حال آنکه این واژه در قاموس غرب حیوانیت رها شده را متضمن است (مطهری، بی تا: ۷۸-۸۱)؛ بنابراین هم آزادی و هم برابری تنها در برخی سطوح ممکن است و نمی تواند معیار حقیقت و مشروعیت باشد. افرادی که بنا به دلایلی حقایق را در اختیار دارند منطقا در مقام دیگر افراد

نیستند. نمی توان پیامبران و امامان و اولیا و اهل علم را هم شان جاهلان قرار داد؛ بنابراین نمی توان برابری را در تمام سطوح بسط داد.

نقد روشهای تربیتی لیبرالیستی

اشاره کردیم که تلقی های تربیتی لیبرالیستی ریشه در نوعی انسان گرایی داشت که در حوزه فلسفی به لوح سفید جان لاک ارجاع می داد و با تکیه بر عقل، از آموزشی سکولار دفاع می کرد. استاد مطهری ضمن نقد تلقی لوح سفید جان لاک که معتقد است همه محتویات ذهن انسان منحصر به تصوراتی است که به وسیله حواس کسب می شوند و کار عقل را منحصر به فعالیت های تجزیه، ترکیب، تجرید و تعمیم صور ذهنی حاصل از حواس داخلی و خارجی است و از قدرت انتزاع ذهنی در ایجاد مفاهیم انتزاعی بی خبر است، مبین نظر حکمای اسلامی است. خلاصه دیدگاه استاد مطهری درباره ادراکات تصویری را می توان در جمع بندی او در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مشاهده کرد: "ذهن در آغاز از هیچ چیزی هیچ گونه تصویری ندارد و مانند لوح سفیدی است که تنها استعداد پذیرفتن نقش را دارد؛ بلکه نفس نخست تکون فاقد ذهن است؛ بنابراین تصورات فطری و ذاتی ای که بسیاری از فلاسفه جدید اروپا بدان قایل شده اند، پذیرفته نیست؛ تصورات و مفاهیمی که بر محسوس انطباق پذیرند، از راه حواس وارد ذهن شده اند و لا غیر؛ تصورات ذهنی بشر، منحصر به آنچه منطبق بر افراد محسوسه می شود و از راه حواس بیرونی یا درونی «مستقیماً» وارد ذهن شده اند، نیستند. تصورات و مفاهیم بسیار دیگری درکارند که از راه های دیگر و ترتیب های دیگر وارد ذهن شده اند؛ ذهن هر مفهومی را که می سازد، پس از آن است که واقعیتی از واقعیات را به گونه ای حضوری و با علم حضوری پیش خود بیابد؛ نفس که در آغاز فاقد همه تصورات است، آغاز فعالیت ادراکی اش از راه حواس است." (طباطبایی، ۱۳۵۵: ۱۸۸)

روشن است که استاد مطهری نیز همچون دیگر حکمای مسلمان، به ادراکات فطری در بخش تصورات معتقد نیستند. ایشان مانند حکمای پیش از خویش، معتقدند که ادراکات انسان در ناحیه تصورات، برخی مستقیماً به واسطه حواس کسب می شوند و برخی دیگر مانند معقولات اولی و معقولات ثانیه، محصول انتزاع ذهن از همان تصورات حسی ذهنی اند؛ با این توضیح که نحوه انتزاع مفاهیم اولیه و معقولات ثانیه از تصورات حسی متفاوت است؛ بنابراین استاد مطهری فرض تصور فطری را مردود می شمرد. با این حال چنانکه روشن است تلقی لوح سفید را رد می کنند چرا که معتقدند تصدیقات فطری ناشی از محسوسات نیستند. در واقع تصدیقات فطری از دید شهید مطهری همان تصدیقات بدیهی اولی اند که اصول اولیه تفکر انسان را تشکیل می دهند؛ یعنی تصدیق هایی که ذهن در آنها بی نیاز از حس، تجربه و استدلال و تشکیل صغرا و کبرا و حد اوسط است؛ به عبارت دیگر، ذهن برای ثبوت محمول برای موضوع، جز تصور موضوع و محمول به هیچ واسطه دیگری نیاز ندارد (همان).

پس از بررسی تلقی لوح سفید نزد استاد مطهری می توانیم به نظریه های تربیتی او بپردازیم. چنانکه انتظار می رود استاد مطهری تلقی سکولاریستی در حوزه آموزشی را به شدت رد می کند. استدلال او در این زمینه مبتنی است بر همان مبانی که پیشتر در ذیل نظر ایشان درباره تقابل عقل و دین طرح شد. مطهری بر اساس همین نگاه نیاز بشری به دین را موید ضرورت استخدام مبانی مذهبی در نظام آموزشی می داند؛ اما اگر چنین است پس چرا در بخشی از جهان ادعاهایی نافی تلقی مذکور وجود دارد؟ به تعبیری اگر نیاز بشر به دین امری عام است، چگونه چنین نیازی در نظام آموزشی برخی از کشورها کنار نهاده شده است؟ پاسخ استاد به این پرسش بر مبنای تقسیم بندی او از نیازها قرار دارد.

طبق دیدگاه مطهری نیازهای انسان را می توان به دو دسته تقسیم کرد. بعضی از آنها قابل احساس است؛ یعنی می توان آنها را درک کرد. در مقابل آن برخی از نیازها را نمی توان احساس نمود مگر اینکه یک کارشناس آنها را به آدمی یادآور شود. سلامت انسان با درک هر دو دسته نیاز و تأمین معقول و منطقی آنها ارتباط پیدا می کند؛ به عنوان مثال وقتی تشنه هستیم، می فهمیم که به آب نیاز داریم. ولی اگر بدن ما به نوع خاصی از ویتامین نیاز داشته باشد متوجه نمی شویم بلکه پزشک باید به ما یادآوری کند. در مسائل روحی، عاطفی و اعتقادی هم این ویژگی وجود دارد. نیازهای مادی را آسانتر از نیازهای غیرمادی می توان تشخیص داد. در تعلیم و تربیت وظیفه داریم نیازهای اصیل ولی غیرقابل احساس مرتبی را به او بفهمانیم و در جهت تأمین و برطرف کردن آن نیازها تلاش کنیم. اگر تربیت صرفاً بر محور نیازهای محسوس و مادی قرار گیرد، آدمی از مرحله حیوانی خود فاصله زیادی نخواهد گرفت. شرط رسیدن به انسانیت تأمین نیازهای ریشه دار غیرمادی است. شهید مطهری در توضیح قانون نیاز می فرماید: "در قانون احتیاج سه چیز است: اول باید نیاز به چیزی باشد. دوم اینکه چیز دیگری این نیاز را برطرف نکند. سوم اینکه احساس این نیاز پیدا بشود" (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۹). از این نگرش می توان به راحتی اصل نیاز آفرینی را برای تعلیم و تربیت استنتاج کرد؛ بنابراین باید بشر را متوجه نیازش به دین اسلام نمود، همچنین به طریق اولی به کودکان و نوجوانان باید فهماند که بدون دین نمی توانند زندگی کنند و نوع زندگی بر مبنای اعتقادات دینی را باید یاد بگیرند؛ بنابراین تلقی استاد مطهری در مقابل نگاه های آموزشی لیبرالیستی قرار دارد که نافی هرگونه تلاش جهت آموزش مذهبی هستند.

به علاوه با توجه به نگاه استاد مطهری به موضوع برابری، استدلال سکولاریستی مبتنی بر نظر اکثریت متزلزل می گردد. برای مثال مخالفت با حجاب به بهانه آموزش عرفی که مبنای استدلالی قانون ضد حجاب در نهادهای آموزشی فرانسه بوده است خود را به نظر عمومی مردم که در مجلس فرانسه توسط نمایندگان ارائه شده است متکی می سازد. اینگونه حذف شعائر مذهبی از آموزش بر اساس محوریت نظر اکثریت تنها بر پایه تلقی اومانیستی از برابری قرار دارد؛ اما اگر برابری در معنای مد نظر مطهری ملاحظه گردد، نمی توان نظر اکثریت را در مقابل تلقی وحیانی قرار داد. برابری تنها در سطوحی معنادار است که منبع وحی در آن مورد خاموش مانده است و صاحب شریعت درک آن را به بشر سپرده است. در غیر این صورت نمی توان به بهانه نظر اکثریت پیروی از حقیقت را کنار نهاد و دنبال منویات نفسانی رفت؛ بنابراین جدایی نهاد آموزشی از تربیت دینی نیز نمی تواند خود را به نظر اکثریت متکی سازد.

در جمع بندی نظر آیت الله مطهری می توان گفت تربیت انسان الهی هدف غایی نظام تعلیم و تربیت الهی است. بدون تردید برنامه ریزان و مربیان می توانند با توجه به اندیشه های اسلامی، دانش آموزان و دانشجویان را در تربیت اسلامی یاری رسانند زمینه های تحقق هدفهای تربیت اسلامی را فراهم سازند.

جمع بندی

در این مقاله تلاش کردیم تا نشان دهیم که مبانی نظری لیبرالیسم چیست. اومانیسم به مثابه یکی از تلقی های زیربنایی لیبرالیسم خود را در اعتمادی بی سابقه به توانایی های انسانی نشان می دهد. چنین است که با تاکید بر برابری انسانها، برآوردی بی اندازه وسیع از خرد بشری صورت می گیرد به گونه ای که گفتمانی مبتنی بر بسندگی عقل خود را در مقابل وحی و مذهب تعریف می کند. در این تلقی برابری، آزادی و عقلانیت به مثابه سه رکن اساسی لیبرالیسم ظاهر می شوند.

آیت الله مطهری با نقد این سه رکن اساسی تلاش می کند تا ضمن حفظ نکات مثبت لیبرالیسم مانند عقلانیت، اهمیت توجه به وحی را یادآوری کند. او نشان می دهد که چگونه آزادی و عقلانیت نافی مذهب نیست و تنها ذیل آموزه های مذهبی است که در سیمایی منطقی و قابل قبول بروز می کند. نتیجه اینکه نمی توان بر مبنای تکیه بر آزادی، عقلانیت و برابری به نتایجی سکولار رسید و پیشنهادهای درباره آموزش غیر مذهبی پیش نهاد، بلکه آموزش باید در جهت آشنا سازی بشر با نیازهای اساسی و ذیل نیازهای معنوی آن باشد. خلاصه اینکه طبق نظر استاد مطهری آزادی و برابری در کنار عقلانیت ابزارهایی برای رسیدن به نیاز های معنوی بشر هستند و نمی توانند در مقابل آن تعریف شوند.

منابع:

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۷)؛ معمای مدرنیته؛ تهران: نشر مرکز.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۳)؛ لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران: نشر نی.
۳. برلین، آیزایا (۱۳۸۰)؛ چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
۴. ساندل، مایکل (۱۳۷۴)؛ لیبرالیسم و منتقدان آن؛ ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. شاپیرو، جان سالوین (۱۳۸۰)؛ لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن؛ ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر مرکز.
۶. علم الهدی، جمیله (۱۳۸۶)، چرخش از عالم دو قطبی به جهان سه قطبی؛ فصلنامه نوآوری های آموزشی، شماره ۲۰، سال ششم.
۷. مرتضایی، بهزاد؛ (۱۳۷۵)، بررسی ریشه ها و خاستگاه اندیشه اومانیسم و پیامد های آن؛ نشریه علمی تخصصی مصباح، شماره ۱۸.
۸. طباطبائی، سیدمحمد حسین (۱۳۵۵)؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی مرتضی مطهری. تهران: نشر حکمت.
۹. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)؛ تعلیم و تربیت در اسلام، قم: صدرا.
۱۰. مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)؛ جهان بینی اسلامی، قم: انتشارات صدرا.
۱۱. مطهری، مرتضی (بی تا)؛ مقالات فلسفی، تهران: انتشارات حکمت.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)؛ مجموعه آثار (جلد چهارم)، تهران: صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۶۵)؛ گفتارهای معنوی، قم: انتشارات صدرا.
۱۴. مطهری، مرتضی (۱۳۶۶)؛ سیری در سیره نبوی، قم: صدرا.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)؛ بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، تهران: انتشارات حکمت.
۱۶. مطهری، مرتضی (۱۳۶۷)؛ انسان کامل، قم: انتشارات صدرا.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)؛ بیست گفتار، قم: انتشارات صدرا.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۳)؛ فلسفه اخلاق، انتشارات صدرا.
۱۹. مطهری، مرتضی (بی تا)؛ "پیرامون انقلاب اسلامی"، تهران: بی نا.
۲۰. لسناف، مایکل ایچ (۱۳۷۸)؛ فیلسوفان سیاسی قرن بیستم؛ ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک.
۲۱. هاروی، دیوید (۱۳۸۶)؛ تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر اختران.

Secular humanism, liberalism and its impact on training views and criticism of it from the perspective of the martyr Ayatollah Motahhari

Ebrahim Najmi

Master of Education and Training Philosophy, Kharazmi University

Abstract

School of theoretical liberalism of the West that is still present in the political arena. Liberal thinking is humanism of the original sources. Liberalism terms of humanist education is based on a set of fundamental importance as they are equality, freedom and rationality. In this article libertarian thinkers on the premises and the conclusion of the preliminary design review Ayatollah Motahhari and then in turn notify about them. Finally, we show that criticism of Ayatollah Motahhari how the theoretical basis of liberalism and secularism them about the blank slate undermine education.

Keywords: Liberalism, humanism, secularism, education, Ayatollah Motahhari, equality, freedom, rationality, blank slate
